

انترناسیونال



حزب کمونیست کارگری ایران

شماره ۶۳۳

جمعه ۱۵ آبان ۱۳۹۴، نوامبر ۲۰۱۵

یادداشت‌های هفته

همید تقوایی

باید در قوه قضائیه را گل گرفت!

فتنه چهارم" در راه است!

چهره مردانه مجلس

و موازین زن ستیز اسلامی!

در نقد هویت تراشی ناسیونالیستی

صفحه ۵

یک پرسش از مصطفی صابر

درباره گفتمان‌های مختلف

پیرامون میزان حداقل

دستمزد سال ۹۵

صفحه ۸

حمله به اردوگاه سازمان

مجاهدین در عراق را

شدیدا محکوم می‌کنیم

صفحه ۲

انتخابات ترکیه آغازی بر یک پایان تاریخی

کاظم نیکخواه

صفحه ۲

چرا در افغانستان کار نیست؟!

ما همه بیکاریم، از دولت بیزاریم

نگاهی به جنبش اعتراضی علیه بیکاری در افغانستان

سیامک بهاری

صفحه ۳



کورش بخشنده یکی از چهره‌های شناخته

شده جنبش کارگری قلبش از کار باز ایستاد!

صفحه ۲

متن سخنرانی اصغر کریمی از رهبری حزب

کمونیست کارگری ایران در کنگره حزب

کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

(اکتبر ۲۰۱۵)

صفحه ۶

از ما میپرسند:



چرا موضع حزب کمونیست کارگری در قبال
"حق تعیین سرنوشت" متفاوت است؟

علی جوادی پاسخ میدهد:

صفحه ۷

انتخابات ترکیه آغازی بر یک پایان تاریخی

کاظم نیکخواه

بالاخره انتخابات جنجالی ترکیه روز یکشنبه اول نوامبر برگزار شد و حزب اسلامی "عدالت و توسعه" - حزب اردوغان - با بیش از ۴۹ درصد آرا برنده این انتخابات گردید. همه کس میدانند که این انتخابات در واقع با هیچ معیار معمول انتخاباتی یک انتخابات در فضای سالم تلقی نمیشود. اردوغان که دولت را در دست داشت جنگی تمام عیار را علیه پکک و در واقع علیه کل نیروهای مخالف خود به جریان انداخت و شمار زیادی از مردم کردستان را به قتل رساند، تعداد زیادی از نیروهای اپوزیسیون را تحت عنوان تروریست و حامی تروریستها دستگیر کرد، فضای سنگینی را علیه نیروها و رسانه های منتقد و چپ ایجاد کرد و حتی برخی روزنامه های مخالف را بست و در یک شرایط ملتهب و در یک جو

ناسیونالیستی و فاشیستی انتخابات را برگزار کرد. با وجود همه اینها اردوغان و حزب اسلامیش نتوانست تمام نتایج مورد انتظار خویش را از صندوقها بیرون بکشد و برای رسیدن به موقعیت کنونی هزینه سنگینی پرداخت کرد که بر شرایط و موقعیت آینده حکومتش بدون تردید تاثیرات تضعیف کننده جدی ای خواهد داشت.

یک ضربه جدی به اردوغان شکست تلاشش برای ممانعت از ورود حزب دموکراتیک خلقها به پارلمان است که با بیش از ۱۰ درصد آرا از مانع ورود به پارلمان عبور کرد. بعد از انتخابات ۷ ژوئن این حزب آماج حملات شدید جبهه طرفدار اردوغان قرار داشت و به تروریسم و دنباله روی از سیاستهای پکک و حتی از جانب افرادی به خیانت متهم میشد. برخی مقامات قضائی طرفدار اردوغان تا آنجا پیش رفتند که علنا از حکم اعدام برای

صلاح الدین دمیرتاش رهبر این حزب سخن گفتند. این جو سازی ها و فشارها و برخی سیاستهای خود این حزب بدرجه ای بر کاهش آرای حزب دموکراتیک خلقها تاثیر گذاشت اما نتوانست مانع ورود آن به عنوان حزب سوم ترکیه به پارلمان شود. یک معضل دیگر اینست که اردوغان مدتهاست در تلاش است که قانون اساسی را تغییر دهد و برخی تغییرات باب طبع خویش از جمله افزایش اختیارات رئیس جمهور را رسمیت بخشد. اما همانگونه که انتظار میرفت نتوانست به حد نصاب لازم برای تغییر قانون اساسی دست یابد. گرچه اردوغان و حزب عدالت و توسعه از این هدف خود دست بر نداشته است و بلافاصله بعد از انتخابات اول نوامبر بر تغییر قانون اساسی پافشاری کرد اما هیچ حزب دیگری حاضر به همراهی با آن در این زمینه نیست و در نتیجه بهیچ وجه شرایط برای

عملی کردن این هدفش مهیا نیست. اردوغان و حزیش بارها علنا از نیت خود برای تغییر قانون اساسی در صورت کسب اکثریت دو سومی آرا سخن گفته است و اکنون ناچار است علیرغم پیروزی انتخاباتی این عقب نشینی را بعنوان یک شکست پذیرا شود. اما مهمتر از همه اینها اینست که حزب عدالت و توسعه با فضای فاشیستی و ناسیونالیستی و جنگی ای که ایجاد کرد خود را در یک موقعیت ضعیف تر و شکننده تر مقابل بخش عظیمی از مردم قرار داده است. ترکیه امروز بیش از هر زمان در سالهای اخیر، میان چپ و راست، و میان اسلامی ها و سکولارها به نحو آشتی ناپذیری قطبی شده است. همه چیز حکایت از آن دارد که نه فقط مردم کردستان بلکه بخش عظیمی از کارگران، نیروهای اپوزیسیون رادیکال و چپ، حتی نیروهای دموکرات و لیبرال و سکولار به نحو برگشت ناپذیری خود را مقابل "حزب عدالت و توسعه" و دیکتاتوری اردوغان می بینند. وقتی در روز ۱۰ اکتبر با یک انفجار عظیم بیش از صد نفر از

کورش بخشنده یکی از چهره های شناخته شده جنبش کارگری قلبش از کار باز ایستاد!

کورش بخشنده فعال شناخته شده جنبش کارگری صبح امروز پنجشنبه ۱۴ آبان ماه ۱۳۹۴ بر اثر ایست قلبی در سنندج جان باخت. کورش بخشنده عضو کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری و عضو کمیته دفاع از فعالین کارگری مهاباد بود. بیماری قلبی رنج میبرد. او قبلا در بیمارستان رجایی تهران یک بار قلبش مورد جراحی قرار گرفته بود. بعد از این عمل سخت کورش بخشنده همچنان تحت نظر پزشکان معالج بود. اما فشار نیروهای امنیتی و دستگیری و محاکمه پی در پی این فعال کارگری در سنندج عملا او را در شرایط سختی قرار داده بود و مرگ ناگهانی او بر اثر ایست قلبی در چنین شرایطی اتفاق افتاد که

جمهوری اسلامی او را حتی در دوران نقاهت هم آرام نگذاشت. این فعال کارگری در چند سال اخیر بارها بازداشت، زندانی و شکنجه شد و مورد تهدید قرار گرفت. چنانچه در همین اواخر اسفند ماه ۱۳۹۳ بازداشت شد و پس از گذشت دو ماه، اردیبهشت ۱۳۹۴ با قرار وثیقه ۱۰۰ میلیون تومانی آزاد شد. سپس در مهر ۱۳۹۴ شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی سنندج او را به دو سال حبس تعزیری محکوم کرد. جرم کورش بخشنده همانند دیگر فعالین کارگری این بود که از حقوق خود و هم طبقه ای هایش دفاع کرده بود.

کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران درگذشت این فعال کارگری و چهره محبوب مردم کردستان را به همه آزادیخواهان، به

خانواده و بستگان این عزیز و به همه کارگران و هم طبقه ایهای کورش تسلیت میگوید. کورش یار و یاور کارگران و همه زحمتکشان بود. کورش یکی از چهره های جنبش کارگری و چپ اجتماعی بود که در سخت ترین شرایط جسمی هم لحظه ای از فعالیت برای آزادی و برابری باز نایستاد. یاد و خاطره این فعال کارگری برای هزاران و میلیونها انسان آزادیخواه همیشه زنده خواهد بود. کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران ۵ نوامبر ۲۰۱۵

برابر با ۱۴ آبان ۱۳۹۴

حمله به اردوگاه سازمان مجاهدین در عراق را شدیداً

محکوم می کنیم

صمیمانه تسلیت میگوید.

همچنان که بارها اعلام کرده ایم تنها راه نجات افراد مستقر در کمپ مجاهدین در عراق انتقال آنها به یک کشور امن ثالث است. این امری است که مستقل از هر سیاستی که رهبری مجاهد در این مورد داشته باشد باید با اعمال فشار به دولتهای غربی و نهادهای بین المللی کمک به پناهندگان دنبال کرد.

حزب کمونیست کارگری ایران
۱۸ آبان ۱۳۹۴، ۳۰ اکتبر ۲۰۱۵

بنا به آخرین اخبار منتشر شده در پی حمله موشکی جنایتکارانه به اردوگاه لیبرتی، محل استقرار اعضای مجاهدین خلق در عراق تا کنون تعداد ۲۷ نفر کشته و تعداد زیادی زخمی شده اند که حال شماری از آنها وخیم گزارش شده است.

یک گروه اسلامی شیعه موسوم به ارتش مختار (جیش المختار) مسئولیت این حمله خونبار را بر عهده گرفته است ولی نباید شکی داشت که در پشت این حمله، رژیم آدمکش جمهوری اسلامی قرار دارد. حزب کمونیست کارگری این حمله را قویا محکوم میکند و به خانواده های قربانیان این جنایت



چرا در افغانستان کار نیست؟! ما همه بیکاریم، از دولت بیزاریم نگاهی به جنبش اعتراضی علیه بیکاری در افغانستان

سیامک بهاری

موجود نیست.

تحمیل ریاضت اقتصادی به مردم و رها کردن تامین و معیشت زندگی میلیونها نفر به دست بیرحم بازار آزاد، بخش اساسی سیاست اقتصادی دولت است. این حقیقتی است که مداوماً با اشکال و انحاء مختلف، مخفی و سرپوشیده نگهداشته میشود.

بیش از ۵۲ درصد کل جمعیت عملاً هیچ شغلی ندارند. این وضعیت فلج کننده بهترین امکان برای سرزایی توسط جریانهای اسلامی تروریستی است. رشد انواع خشونت‌های اجتماعی و کشمکش‌های خانوادگی، تنفروشی و خودکشی و اعتیاد بصورتی نگران کننده در حال افزایش است و حکومت مشغول بده بستان‌های سیاسی و بند و بست‌های مافیایی خود است.

وضعیت اقتصادی افغانستان یک فروپاشی جدی و آشکار و بشدت نگران کننده را نشان میدهد. گسسته شدن شیرازه اقتصاد کشور، با خزانه خالی دولت، کسری بودجه‌های متداوم و بی بازگشت، رشد اقتصادی منفی، تنزل مداوم برابری ارزش پول کشور، ورشکستگی یکی پس از دیگری و تعطیلی صنایع، کارخانجات و واحدهای تولیدی کوچک و بزرگ کشور برابر آمارهای دولتی از ۱۵ هزار واحد تولیدی چیزی حدود ۴ هزار واحد در حال رکود به کار مشغولند، این در حالی است که سالانه قریب به نیم میلیون نفر به جمعیت بیکار کشور افزوده میشود، بدون اینکه بیمه و تأمین برای جویندگان کار موجود باشد. رها کردن زمینهای کشاورزی، یا تبدیل کردن آن به کشت تریاک، همزمان رشد حاشیه نشینی و وسعت بیکاری را از آنچه تاکنون بوده بدتر

کرده است. افزایش مهاجرت و فرار از کشور، طبق آمارهای رسمی دولتی، ماهیانه بیش از حدود سی هزار نفر و حتی بیشتر گزارش شده است. فساد، اختلاس مالی و رشوه خواری گسترده اداری در همه سطوح رو به افزایش است.

کاهش توانایی خرید مردم، گسترده تر شدن دامنه فقر، عملاً طبقه متوسط جامعه را نیز به زیر خط فقر رانده است. رشد شدید گرانی و بیکاری رکود تومی سنگینی را به مردم مصیبت دیده افغانستان تحمیل کرده است. هیچ درجه از بهبود در هیچ زاویه‌ای از وضعیت اقتصادی و اجتماعی، دیده نمیشود.

چرا در افغانستان کار نیست؟!

حکومت وحدت ملی با وعده اشتغال و امنیت بر سر کار آمد. هر شهروند افغانستانی حق دارد پرسد. حکومتی که وعده کار میدهد، حتماً پتانسیل‌های موجود جامعه را بررسی کرده است. ناکارآمدی سیاستهای قبل را می شناسد و در پی آن ادعا میکند که با اجرای سیاستهای جدید می تواند کار ایجاد کند. در فرهنگ سیاسی نظام سرمایه داری اشتغال زایی، یعنی شکوفایی اقتصادی و رونق کسب کار، چرخش سرمایه و سود آوری. بنابراین زمینه این رونق باید موجود بوده باشد که بتوان وعده فردای بهتری را داد.

اما پس از به قدرت رسیدن حاکمیت جدید همه وعده‌های انتخاباتی محو شد و یاس و ناامیدی از بهبود شرایط در هر زمینه‌ای نمایان گردید. وضع از آنچه بود خراب تر هم شد. تعطیلی موسسات تولیدی و رشد بیکاری سرسام آور، رکود تومی سنگین به

ناامنی و رشد تروریسم اسلامی طالبانی و داعشی بیش از پیش دامن زد، فساد عظیم اداری و رشوه خواری، بیشتر از گذشته به جان مردم افتاد. و به تبع آن فرار و مهاجرت مردم، بویژه جوانان برای پیدا کردن امکانی برای یک زندگی بهتر تشدید شد.

در مقابل تلاش حکومت نه برای کاهش بیکاری، بلکه پنهان کردن چهره واقعی و ابعاد عظیم بیکاری و تبعات ویرانگر آنست. بیکاری گسترده زنان در زیر سایه کریمه زن ستیزی اسلامی حکومت پنهان نگهداشته میشود. کار کودکان نه تنها ممنوع نیست بلکه هیچ نهاد بازراندی وجود ندارد و به درجاتی حتی تشویق و ترغیب هم می شود.

رکود اقتصادی مزمن، رعد و برق در آسمان بی ابر نیست. این وضعیت مسبب و عامل معینی دارد. آنچه که امروز بر مردم مصیبت دیده افغانستان میگذرد، سیاستی مهندسی شده است. حکومت وحدت ملی سیاستهای ریاضت اقتصادی را با توجیه جنگ و ناامنی و غیره بر مردم تحمیل می کند. هیچ راه برون رفتی چه کوتاه مدت، میان مدت و دراز مدت ندارد. تکرار بهانه‌های شناخته شده نظیر کارگران افغان فاقد تخصص‌های حرفه‌ای اند و کارگران متخصص خارجی جای آنها را گرفته اند و غیره و چند کنفرانس نمایشی بی حاصل و وعده‌های پوچ و تو خالی تنها کارکرد این حکومت برای اشتغال زایی و کاهش بیکاری است.

واجب شرایط کار در کشور طبق آمار اتحادیه ملی کارگران افغانستان بیش از ۱۶ میلیون نفر برآورد شده است. کل نیروی کار شاغل در کشور کمتر از ۳ میلیون نفر است که با دستمزدهای ناچیز،

شرایط کار غیرانسانی و استخدام‌های غیر رسمی و قراردادی بدون تأمین و بیمه مشغولند.

جوانان با تحصیلات عالی و کلا جمعیت تحصیل کرده دانشگاهی بیکار، یکی دیگر از چهره‌های بیکاری گسترده در کشور است.

اما در کنار این فقر عظیم، فساد مالی سرمایه داران بزرگ دست در دست حکومت در دل این بحران، در پی کسب سود است. یک نمونه مشخص و تیپیک آن، فساد مالی نجومی در "کابل بانک" و ادامه آن در روند شهرک سازیهای جدید در کابل است.

جنبش اعتراض علیه بیکاری

با توجه به صورت مسئله وضعیت اقتصادی و سیاسی در افغانستان جنبش علیه بیکاری بعنوان یک اقدام برای مقابله با وضعیت جهنمی کنونی پا بمیدان مبارزات اجتماعی گذاشت. ۵۵ روز تحصن در مقابل پارلمان و طرح خواسته‌های معین، سخنرانی‌ها و شعارهایی علیه وضعیت کنونی، صورت مسئله واقعی بیکاری در افغانستان را به درستی خاطر نشان می کند. این جنبش اعتراضی، جنبش ۹۹ درصدی‌های جامعه افغانستان است.

در عین حال نمونه‌ای از حضور نسل جدید و معترضی است که نه در سنت‌های چپ دیرین می گنجد، نه خود را وام‌دار آن میدانند. نسلی شجاع، مدرن و خوش فکر که یک زندگی بهتر را حق طبیعی خود می داند. حل وضعیت فاجعه بار کنونی را متوجه عاملین آن می کند. سیاستهای تفرقه افکنانه و قومیت تراشی‌های حکومتی، ابعاد حیرت

طی دو ماه گذشته جنبش اعتراضی علیه بیکاری با برگزاری سلسله تجمع‌ها و تحصن‌های اعتراضی در مقابل پارلمان افغانستان، سپس در مقابل وزارت کار با خواست ایجاد اشتغال و بیمه بیکاری نه تنها فاجعه بیکاری در افغانستان که عدم تأمین اجتماعی را در سطح وسیعی منعکس کرده است. این جنبش اعتراضی چه از نظر سبک کار و چه از نظر بنیان گذاردن سنتهای اعتراض اجتماعی، حضور چشمگیر و فعال زنان و نیز گستردگی دامنه آن تا همین جا، بخودی خود یک دستاورد ارزنده مبارزاتی محسوب می شود.

به لحاظ تبلیغی این جنبش اعتراضی توانست ابعاد حیرت آور بیکاری، تبعات اجتماعی آن که پیوسته توسط حکومت و دولتها، طی ۱۴ سال اخیر لاپوشانی شده است را علنی و آشکار کند، توجه عموم مردم در داخل و نیز انعکاسی گسترده در سطح بین المللی هم داشته است.

بیکاری معضلی سیاسی است

نیازی به کنکاش ویژه‌ای نیست که بیکاری در افغانستان پیش از هر چیز امری اکیدا سیاسی و مولود وضعیت فلاکت‌بار اجتماعی است که مسببین اصلی و عاملین تداوم آن راس قدرت سیاسی در افغانستان را می سازند.

ناتوانایی دولت در پاسخ به این اعتراضات به وضوح نشان میدهد که هیئت حاکمه افغانستان طرح و نقشه جدی و آینده نگرانه برای کاهش بیکاری، افزایش اشتغال و بالابردن سطح رفاه عمومی ندارد، عملاً حتی بطور کوتاه مدت هم عزمی برای تأمین زندگی مردم در این حکومت

چرا در افغانستان کار نیست؟ ...

از صفحه ۳

آورد فساد دولتی و اداری، سیطره سرمایه داران و مشارکت حکومت با آنان را بخوبی نمایان و افشا می کند.

طرح شعارهای برجسته این تجمع مانند "نه از یک نه تاجیک نه هزاره نه پشتون ... بلکه همه بیکاریم" و "ناکامی دولت افغانستان جوانان را مجبور به فرار از کشور نموده است"، "واسطدار صاحب کار، بی واسطه بیکار" و "دولت بیمار ۱۳ میلیون بیکار" به درست حکومت "وحدت ملی" را مسئول مستقیم وضعیت کنونی و عواقب آن میدانند. آنچه موجب بیکاری شدید میلیونی در سطح جامعه گردیده است، از محدوده بازار کار فراتر است. بیکاری در افغانستان یک موضوع دقیقاً سیاسی است. کشوری غنی با مردمی فقیر فقط مولود بحران در بازار کار نیست. فساد دولتی و زد و بند با سرمایه داران و بانکداران نیز فراتر از معضلات بازار کار است.

این جنبش تا همین جا ظرفیتهای قابل توجهی از خود نشان داده است. با بهم ریختن مرزهای تجر و جدایی زن و مرد گام بزرگی برای متحد کردن جامعه بیکار و باز کردن فضا برای حضور اعتراضی زنان بیکار مهیا کرده است. ناتوانی حکومت در پاسخ به آنچه که مستقیماً مسئول آنست را هم به درجات زیادی نمایان کرده است.

درگیری در مقابل وزارت کار، بخوبی نشان داد که حکومت با توجه به انعکاس گسترده این جنبش از سرکوب مستقیم آن عاجز است. ناچار با بکار گرفتن روشهای غیرمستقیم تلاش کرد با ایجاد درگیری مانع از گسترش آن شود. همین اقدام زبونانه بخوبی واکنش حکومت را در پاسخگویی به معضل بیکاری گسترده نشان میدهد.

بدون تردید این جنبش اعتراضی باید مورد حمایت قرار بگیرد. همه (ان جی او) ها و فعالین جامعه مدنی که هدف مشترکی با ۹۹ درصد جامعه دارند ضرورتاً باید این جنبش را به هر شکل ممکن و از

به وضعیت کنونی است.

خواستهای جنبش اعتراضی

علیه بیکاری درعین حال باید سراسر تر سراغ بنیادهای بیکاری و دیگر مصایب اجتماعی برود. پروژه مبارزه با فساد نه "کند" که اساساً عزم دولتی برای برانداختن فساد اداری عملاً نمی تواند وجود داشته باشد. فساد و رشوه گیری بخشی از سیاست اقتصادی و خصلت جدا نشدنی سرمایه داری برای خود حکومت در افغانستان است. از راس ارگ تا پایین ترین ارکان حکومتی جز با این روش قادر به ادامه حیات سیاسی خود نیستند. فساد امری صرفاً اخلاقی و یا نهایتاً اقتصادی نیست. بخشی از ترکیب ارگانیک حکومتی در افغانستان است. همین درجه از فساد در همه احزاب جهادی، در همه سطوح طالبان در همه قدرتهای محلی موج میزند. بنابر فساد حاکم، تاکید بر اصل شایسته سالاری و ایجاد تخصص نه تنها نمی تواند نقشی در ایجاد اشتغال ایفا کند که خود "شایسته سالاری" بر حسب وضعیت اجتماعی تعاریف متضاد هم خواهد داشت. شایسته سالاری نقطه مقابل باندبازی و به اصطلاح پارتی بازی و واسطه گری نیست. این انتخاب فقط درجایی میسر است که حکومت نماینده ۹۹ درصدی های جامعه باشد. و این حکومت را خود این ۹۹ درصد با رای خود به قدرت رسانده باشند. بدون تردید واسطه گری و تبعیض در استخدام نقش جلی در افغانستان ایفا می کند. اما کل این حکومت با همین سیستم و روش بقدرت رسیده است. آنان نه حاصل رای مردم اند و نه مردم را نمایندگی می کنند.

درعین حال جنبش علیه بیکاری اگر در همین سطح باقی بماند نخواهد توانست ریشه های سیاسی بیکاری را از بین ببرد. این جنبش برای آنکه در عرصه سیاسی نماینده ۹۹ درصدی های جامعه باقی بماند باید بنیادهای ستمکشی و فرودست کردن بخش عظیمی از جامعه را نشانه برود.

سرمایه دای در افغانستان نه نظام نرمال سرمایه داری مشابه کشورهای اروپایی است و نه روند استثمار و فراز و نشیب مبارزه طبقاتی در آنچنان شرایطی است. استثمار و سرکوب عربیان، بکار گرفتن خشن ترین ابزارهای سیاسی و اجتماعی و تقویت مداوم جانوران اسلامی بخش جدایی ناپذیر و شرط پروژه انباشت سرمایه است. بیکاری هم پدیده ای متمایز از شرایط سیاسی و اجتماعی در افغانستان نیست.

نه دولت وحدت ملی نه دولت سابق. کزای تاریخاً قادر به انجام هیچ اصلاحات ویژه ای نیستند.

هیچکدام دارای پتانسیل و عزم سیاسی برای پایان دادن به مصایب اجتماعی گریبانگیر افغانستان از جمله بیکاری نیستند! فقط در تعرض اجتماعی و عقب نشانیدن این حکومت ها اصلاحات اجتماعی میسر خواهد شد. طبعاً مبارزات مردم افغانستان به درجه ای که بتواند رشد کند و پیش برود به همان درجه حکومت را به عقب نشینی از موقعیت اش وادار خواهد کرد. از همین رو وجود و رشد جنبش های اعتراضی نظیر جنبش علیه بیکاری بخشی از سازمان اجتماعی تعرض

قطعنامه جنبش علیه

بیکاری

ما این را به درستی میدانیم که بیکاری یک پدیده ذاتی و از تبعات نظام حاکم در سراسر جهان بوده که افغانستان را هم نمی شود از آن مستثنی کرد. اما این مرض مزمن و جانکاه در هر کشور نسبت وجود یا عدم وجود فاکتورهایی چون؛ سیاست دولت ها در زمینه اشتغال زایی، وضعیت اقتصادی و مبارزه کارگران و ارتش ذخیره کار، بعنوان عرصه مهم و اساسی مبارزه طبقاتی، گراف بالا یا پایین بیکاری را در سطح جوامع نشان میدهد.

اینجا در افغانستان با وجود سرازیر شدن میلیاردها دالر کمک کشورها و سازمانهای بین المللی، روند روبه رشد بیکاری ابعاد میلیونی یافته است، تا حد که بیکاری به یک مصیبت غیرقابل تحمل و انفجار اجتماعی تبدیل شده است.

عبور آمار معتادین به مواد مخدر از مرز سه میلیون، فرار هر روزه جوانان اعم از دختر و پسر از کشور و در نهایت جان دادن شان در مرز های آبی و زمینی کشورهای منطقه و فرامنگه برای بدست آوردن یک زنده گی ایمن و مصون، رو آوردن شهروندان به گروه های بنیاد گرا و جانی (طالبان و داعش)، فزونی هر روزه خشونت های خانواده کی، بلند رفتن آمار طلاق، افزایش تنفروشی، خودکشی وغیره مصایب اجتماعی که زاینده ای اصلی فقر و بیکاری است؛ دقیقاً ۹۹ در صد جامعه را به یک بی افقی مطلق فرو برده است.

سران "حکومت وحدت ملی" که خود مسبب اصلی این وضعیت اند از کنار این همه فجایع اجتماعی تکان دهنده راحت و بی توجه می گذرند که این برای اکثریت شهروندان غیر قابل تحمل شده است.

بدین ملحوظ "جنبش علیه بیکاری" با صدای رسا اعلام میدارد تا تحقق مطالبات و خواستهای برحق زیر از پاننشسته، با اتحاد، مبارزه و جلب حمایت میلیونی مردم زحمتکش، اعتراض خویش نسبت به این وضعیت هولناک و بی توجهی دولت مردان بر قدرت لمیده را با به راه اندازی راهپیمایی های اعتراضی و

تحصن ابراز می دارد .

اول: اشتغال زایی از اولویتهای نخست دولت است. دولت مسؤلیت دارد تا این وضع نابسامان را مدیریت نموده و زمینه اشتغال برای شهروندان را مساعد سازد .

دوم: سوق دادن مامورین به تقاعد (بازنشستگی) که از لحاظ سنی و یا زمان خدمت به تقاعد رسیده اند .

سوم: فراهم ساختن زمینه کار و اشتغال برای نسل جوان و دانش آموخته های کشور .

چهارم: تأمین امنیت شغلی و لغو قراردادهای موقت .

پنجم: رعایت استانداردهای بهداشتی و ایمنی در محیط کار .

ششم: تأمین کار و معیشت. هفتم: توقف اخراج و بیکار سازی بر اساس تعلق سیاسی،

سمتی، نژادی، قومی و مذهبی. هشتم: پرداخت بیمه بیکاری مناسب و کافی برای یک زندگی انسانی تا زمان اشتغال به کار.

نهم: افزایش دستمزد و پرداخت فوری آن.

دهم: ممنوعیت کار کودکان.

یازدهم: پروژه کند و توام با فساد اصلاحات اداری و خدمات ملکی در استخدام کارمندان، دیگر پاسخ ده نیست. در این پروژه اصل شایسته سالاری، تخصصی سازی و دانش آموختگی، قربانی تجربه کاری میشود که به سادگی قابل جعل است.

دوازدهم: توجه به وضعیت نا بسامان مهاجرین کارگر در خارج از کشور. تا زمانی که کمیسیون متشکل از نماینده های با صلاحیت ارگانهای محلی، اصلاحات اداری، کار و امور اجتماعی، نماینده رس جمهور در امور اصلاحات اداری و حکومت داری خوب و پارلمان به این خواستهای بر حق مردم پاسخ مثبت ندهند ما دست از اعتراض نه کشیده به تظاهرات و تحصن ادامه میدهیم. پیش به سوی تحقق مطالبات بر حق و انسانی مان!

جنبش علیه بیکاری
۱۳۹۴ / ۱۶ / ۶
کابل، افغانستان

یادداشت‌های هفته

حمید تقوایی

باید در قوه قضائیه را گل گرفت!

در تجمع اعتراضی این هفته مردم و خانواده های زندانیان سیاسی که هر دوشنبه در برابر زندانها برپا میشود بر روی یکی از پلاکاردها نوشته شده بود آقای خامنه ای باید در قوه قضائیه را گل گرفت!

این حرف دل نه تنها خانواده زندانیان بلکه کل مردم ایران است. در سیستم قضائی جمهوری اسلامی عدل و داد و حقیقت جوئی و مصون داشتن جامعه از جرم و جنایت هیچ جایگاهی ندارد. بر عکس این سیستم خود بزرگترین عامل جرم و جنایت در جامعه است. نظام قضائی اسلامی مبتنی است بر: قصاص و شکنجه و سنگسار و تعزیر و شلاق و قطع دست و پا و دیگر کفرهای اسلامی که بر انتقامجویی جوامع عشیرتی در هزار و چهارصد سال قبل مبتنی است، اعدام مرد و زن و پیر و جوان آنها به جرمهایی که در هیچ جامعه مدنی جرم محسوب نمیشود، تبعیض سیستماتیک علیه زنان و غیرمسلمانان، قوانین عهد دقیانوس و محاکماتی که از روشهای دادرسی و حقیقت جوئی و شیوه های امروری

اثبات جرم کوچکترین نشانی ندارد. سیستمی مبتنی بر فقه و احکام الهی که حتی با بهترین تفسیرها از عقب مانده ترین قوانین مدنی عقب مانده تر است!

قربانیان این دستگاه جنایت و آدمکشی تنها زندانیان سیاسی یعنی آزاد اندیشان و انسانهای شریف معترض به حکومت و نظامی که این بساط جنایت را برپا کرده است، نیستند. حتی افرادی که به جرمهای غیر سیاسی دستگیر و محاکمه میشوند قربانی این سیستم اند. سیستم قضائی اسلامی بنا بر ماهیت و خصلت خود قادر به اثبات جرم و محاکمه هیچکسی نیست. افراد را بخاطر جرمهایی که جرم نیست دستگیر میکنند، در دادگاهها و با شیوه هایی که از دادرسی و اثبات جرم مدرن و امروری بوئی نبرده است محاکمه میکنند و به کیفرهایی که خود جرم محسوب میشوند محکوم میکنند. باید در این سیستم قضائی و کل نظامی که با اتکا به این دستگاه آدمکشی بر سر پا است را گل گرفت.

۵ نوامبر ۱۵

"فتنه چهارم" در راه است!

"اگر این باور در فکر مردم ایجاد شود که در مساله هسته ای توافق شد پس در مسایل دیگر هم می شود توافق کرد، این يك خطر و فتنه است... فتنه بعد از برجام طولانی خواهد بود."

فرمانده سپاه

این گفته فرمانده سپاه پاسداران بیانگر عمق نگرانی و دلواپسی جمهوری اسلامی از اوجگیری اعتراضات توده ای است. فتنه در زبان تبلیغات آخوندی اسم رمز خیزش توده ای و شورش و انقلاب است. در همین سخنان فرمانده سپاه از جنگ ایران و عراق، شورش ۱۸ تیر ۷۸، و خیزش توده ای سال ۸۸ بعنوان سه فتنه بزرگ نام برده میشود. آنچه همه این تحولات را از نظر مقامات حکومت به فتنه بدل میکند موج نارضائی و اعتراضات توده ای علیه نظام حکومتی است. حتی جنگ با عراق برای ضد انقلاب تازه بقدرت رسیده مفر و محمل و بقول خمینی "برکت" ای در خدمت سرکوب و ممانعت از تداوم و تعمیق انقلاب ۵۷ بود. فرمانده سپاه میگوید "ما در هر دهه از انقلاب يك فتنه بزرگ داشتیم" و تحولات پس از برجام را فتنه دهه چهارم میدانند که "طولانی خواهد بود و ممکن است سالها طول بکشد". اما این فتنه چهارم بر خلاف های و هوی ضد آمریکائی خمینی و سرداران و مقامات حکومتی اش به نفوذ دشمن و توطئه های آمریکا و غیره ربطی ندارد. همه

میدانند که مذاکره و نزدیکی با آمریکا خطر حمله نظامی و سناریوهای نوع رژیم چنجی و دست بدست شدن قدرت از بالا را تقریباً منتفی میکند. مساله بر سر نفی هویت و بقول خامنه ای "سیرت" ضد آمریکائی حکومت و در نتیجه تضعیف اش در برابر موج اعتراضات توده ای است. حتی گفتمان نزدیکی با غرب تسمه های اسلامی و ایدئولوژیک کنترل جامعه را سست میکند و موج بچالش کشیدن اسلام و قوانین و فرهنگ و مقدسات اسلامی را که فی الحال در جامعه در جریان است بمراتب تشدید و تقویت میکند.

فرمانده سپاه میگوید "اگر این باور در فکر مردم ایجاد شود که در مساله هسته ای توافق شد پس در مسایل دیگر هم می شود توافق کرد، این يك خطر و فتنه است". این صرفاً بیان دیگری از این واقعیت است که مساله بر سر نفس توافق با غرب نیست بلکه مشکل حکومت انتظار و توقع مردم از توافق است. این ریشه و اساس آن "خطر" یست که پس از توافق هسته ای محور اصلی سخنرانی ها و موضعگیریها و هشدارهای خامنه ای و اصولگرایان بوده است.

در مقابل خط خامنه ای و سپاه و اصولگرایان، جناح

صفحه ۸

چهره مردانه مجلس

و موازین زن ستیز اسلامی!

بدون اجازه شوهر و ازدواج بدون رضایت پدر و بسیاری از فعالیتهای ورزشی و فرهنگی و اجتماعی "مغایر شرع اسلام" و حتی انتخاب نوع لباس و پوشش محروم کرده است. آياتیاد جنسی، برخورد به زن بعنوان موجودی تحت قیمومیت مردان و نگاه به زن بعنوان کالای جنسی و وسیله لذتجویی مرد، جزء لاینفک موازین اسلامی قید شده

در قانون اساسی و همه قوانین جمهوری اسلامی است. کمپین "تغییر چهره مردانه مجلس"، مانند همه تلاشهای که از جانب اصلاح طلبان حکومتی صورت میگیرد، نه تنها این خصلت زن ستیز جمهوری اسلامی را پنهان میکند بلکه به این توهم دامن میزند که مشکل عدم اجرای قانون اساسی است. برابری طلبان واقعی حقوق زن و مرد باید در برابر این تلاشها با تمام قدرت بایستند. مشکل زنان چهره مردانه مجلس نیست بلکه ماهیت اسلامی کل حکومت و نظام موجود است.

۴ نوامبر ۱۵

در نقد هویت تراشی ناسیونالیستی

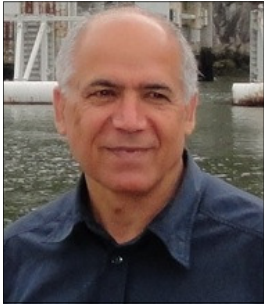
جداست. اولی يك احساس طبیعی و انسانی افراد به جامعه ای است که در آن بزرگ شده و انس و الفت گرفته اند و دومی تعصب ناسیونالیستی و برتری طلبی ملی است که تماما در خدمت حکومتها و طبقات حاکمه قرار دارد و توجیه گر بسیاری از جنگها و خونریزها و وحشیگریها در طی تاریخ بوده است. منشا ناسیونالیسم هویت اجتماعی و علاقه طبیعی انسانها به جامعه ای که در آن زندگی میکنند نیست بلکه هویت تراشی ملی - وطنی است که همه دولتلهای سرمایه داری در آن میدمند. طبقه سرمایه دار برای حفظ و پاسداری نفوذ و سلطه خود بر

در پاسخ به نقد من به ناسیونالیسم ایرانی و کوروش پرستی که اخیراً دوباره در صفحات فیس بوکی درج شده دوست عزیز سئوال جهتداری را مطرح کرده است با این مضمون که چرا علاقه انسانها به زادبوم را که امری طبیعی است انکار و نفی میکنید؟!

پاسخ روشن است. ما ناسیونالیسم و عرق و تعصب ملی را نقد میکنیم و نه علاقه انسانها به محل تولد و زندگی خود را. حساب انس و الفت انسانها به محل زندگی و رشدشان، خانه و مدرسه و شهر و محله و کوچه و خیابان، از آب و خاک پرستی و تقدس تمامیت ارضی و "چو ایران نباشد تن من مباد" کاملاً

صفحه ۷

سخنرانی اصغر کریمی از رهبری حزب کمونیست کارگری ایران در کنگره حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست (اکتبر ۲۰۱۵)



دارند تاثیر میگذارند اعتمادشان به این حزب جلب شود و لازمه اش این است که تغییری در خود ما ایجاد شود. به درجه ای که در این راستا تغییر کنیم و از دگم ها و کلیشه های گذشته فعالیت فاصله بگیریم نزدیکی خودمان هم بیشتر میشود. اینهم بخشی از نیازی است که دوست داشتم با شما در میان بگذارم.

یعنی فعالین اجتماعی که در جنبش کارگری، در میان معلمان و جنبش های مختلف اجتماعی شکل گرفته، اینها تاثیر زیادی در جامعه دارند. اینها خیلی از شیوه های گذشته کلاسیک فعالیت را نمیپذیرند و بعضا به درست نمیپذیرند. نقطه ضعف هایی دارند از جمله توجه به سوسیالیسم و تحزب در میان آنها ضعیف است. اما این فقط بخاطر اشکال آنها نیست. این مساله بعضا بدلیل اشکالات احزاب کمونیست است. بنظر من اینطور نیست که اینها علی العموم حزب گریز هستند و اعتقادی به سازمانگری و تشکل ندارند. بنظر من تغییرات در خود ما کمک میکند که این نسل جدید و این توده وسیع که در جامعه مشغول فعالیت هستند و نقش موثری دارند و بعضا به اندازه یک گروه و سازمان

کمونیست دیگری، آنها که در عمل حضور دارند و موثر هستند، این روند را باید تحکیم کرد و این از نظر ما بسیار مهم است. بحث دیگری که در سالهای اخیر در حزب کمونیست کارگری مطرح است و فکر میکنم عمیقا به شما هم مربوط میشود تغییراتی است که خود ما باید بکنیم. باید خودمان را انطباق بدهیم با جامعه و روندها و تحولاتی که در ده سال گذشته بوجود آمده. از این نظر هر دو حزب نیاز به تغییرات زیادی داریم. دلمشغولی هایمان، شیوه های فعالیت مان، شیوه های تبلیغات و حرف زدن مان، ابزارهای کارمان و خیلی چیزهای دیگر باید تغییر کنند. نسلی که امروز در صحبت رفیق رحمان و همینطور فکر میکنم در پیام رفیق حسین مرادیگی به آن اشاره شد،

دارد و در عین حال فقدان احزاب کمونیست نیرومند که بتوانند تاثیر بگذارند و به نیروی اول تحولات سیاسی تبدیل شوند. این کمبود را با یک حزب قدرتمند میتوان رفع کرد. بدلیل نیاز مبارزاتی، بدلیل نیاز طبقه کارگر و نیاز کمونیسم، این مساله حیاتی است. این یک نیاز صرفا حزبی نیست. در عین حال این طرح و این پروژه از نظر ما اثبات حقانیت ما نیست، اثبات اینکه حزب کمونیست کارگری درست میگفت و حق داشت نیست. این به مساله کمکی نمیکند. فکر میکنم گذاشتن افق های روشن در مقابل ما و تلاش برای فعالیت در آینده است که به این روند کمک میکند. این یک نیاز جنبش ما است و باید با رویکرد متناسب با این مساله فکر کرد و عمل کرد و موانع را حل کرد.

رفیق رحمان حسین زاده از احساس نسبت به رفقای که در کنگره حضور دارند صحبت کرد و منم میخوام از احساس خودم شروع کنم. رفقا عمیقا خوشحالم که بعد از یازده سال و خرده ای دوباره مهمان شما و در جمع شما هستیم. این برایم اتفاق فوق العاده جالب و لحظات بسیار خوبی است. خیلی از شما که رفقای خیلی قدیمی هستید و بعضا رفقای جوانتری که سابقه آشنایی با آنها نداشتم از دیدن تک تک تان خوشحالم و همینجا از طرف حزب کمونیست کارگری کنگره موفق را برایتان آرزو میکنم.

فکر میکنم یا امیلوارم با بحثی که دو سال است در حزب ما درباره اتحاد و نزدیکی مطرح است، آشنایی داشته باشید. ما طبعاً میدانیم که این پروسه طولانی است، موانع مختلفی مقابل آن است اما همچنان امیلوارم و همچنان برای آن تلاش می کنیم. موانعی بر سر راه این مساله وجود دارد بدلیل اختلافاتی که هست، متد متفاوت، بعضا سیاست های متفاوت، راهکارها و شیوه های مختلف فعالیت ولی در عین حال روند سالهای گذشته نشان میدهد که در زمینه سیاسی اختلافات دارد کمتر میشود و همسویی های بیشتری دارد شکل میگیرد. این پروسه روند ایجاد اعتماد است و از نظر سیاسی و متد و شیوه های فعالیت نزدیک شدن به همدیگر. این از نظر ما یک امر تاکتیکی نیست، به دلیل نیاز سیاسی روز نیست بلکه مساله ای مهم و جدی است. یکی از پروژه های ما است و در نتیجه تلاش میکنیم اختلافات را در فضایی مطرح کنیم که به این جهت و این پروژه کمک کند.

رفیق رحمان به دو روند در دنیای معاصر اشاره کرد. از یک طرف جنایت، فقر و بیحقوقی که به اکثریت مردم دنیا تحمیل شده و از طرف دیگر به مبارزاتی که در سطح جهان، در منطقه و در ایران وجود

امیلوارم در حزب حکمتیست هم این رویکرد وجود داشته باشد. من شخصا عمیقا خوشبینم که به این سمت میتوانیم حرکت کنیم. این یک نیاز جامعه است و ما وظیفه داریم در این سمت حرکت کنیم. این روند کمک میکند که قبل از هرچیز اعتماد به ایمج و تصویری که از این حزب وجود دارد و اعتمادها خیلی بیشتر شود. صفوف کمونیسم کارگری خیلی وسیع تر است و این روند کمک میکند که این صفوف متحدتر شود و قطب محکمی در جامعه ایجاد شود که بتواند تاثیرگذاری خیلی بیشتری در تحولات جاری و آتی سیاسی در ایران داشته باشد.

لازمه این در عین حال تحکیم حزبیت است. بنظر من خیلی اجتماعی تر باید به حزبیت نگاه کرد. این، هم یک امر بین احزاب ما است و هم یک امر درونی. به این معنی امیلوارم خود شما هم اتحاد مستحکمی در صفوف خودتان داشته باشید. کمونیسم احتیاج دارد که روند واگرایی که در دهه گذشته بوجود آمده به یک روند همگرایی تبدیل شود. و همینطور با جریانات

هزاران نفر از مردم مراکش علیه گرانی آب و برق تظاهرات کردند

«دیگر بس است» این یکی از شعارهای مردم بود

اکثریت مردم کارگر و زحمتکش این کشورها علیه نظام غیر انسانی سرمایه داری و دولت های حافظ این نظام است. جان مردم به لب رسیده و میگویند دیگر بس است، فقر و نابرابری و استثمار و سرکوب و بیحقوقی و حاکمیت اقلیت مفتخور بر جان و زندگی مردم دیگر بس است

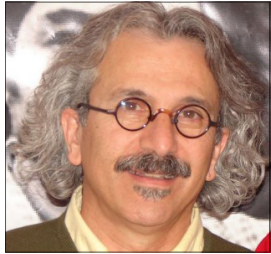
تظاهرات مردم مراکش در واقع مبارزه ای علیه کل سیستمی است که فقر و گرانی را بر اکثریت مردم تحمیل کرده و منافع سرشاری به جیب صاحبان سرمایه ها سرازیر میکند. مبارزات مردم در عراق و لبنان و مراکش و ایران و افغانستان و ... علیرغم هر تفاوتی که داشته باشد و به هر بهانه ای که شکل میگیرد مبارزه واحد و حق طلبانه

این تظاهرات شنبه شب ۳۱ اکتبر در شهر طنجه در شمال مراکش برگزار شد و بزرگترین تظاهرات مردم در سالهای اخیر بود. اعتراض مردم مراکش از دو هفته قبل شروع شده و علیرغم تلاش دولت برای جلوگیری از تظاهرات از جمله بکار گرفتن صدها پلیس ضد شورش موفق نشده است مردم را به خانه بفرستد. در جریان تظاهرات شنبه شب مردم این شهر در حالیکه شمع در دست داشتند، علیه کمپانی برق و آب شعار میدادند برو گمشو طنجه جای تو نیست. بسیاری از مغازه ها و کافی شاپ ها در حمایت از تظاهرات کنندگان بجای برق شمع روشن کردند. مردم خواهان کوتاه کردن دست شرکت های خصوصی در زمینه خدمات عمومی از جمله آب و برق میباشند.



از ما میپرسند؟

حزب کمونیست کارگری موضعی متفاوت از بسیاری جریان‌های چپ و راست در قبال "حق تعیین سرنوشت" دارد. بنظر میرسد که حزب دفاع از "حق تعیین سرنوشت" را که لنین مطرح کرده بود را بعنوان يك اصل قبول ندارد. دلیلش چیست؟ چرا نباید از حق ملل تحت ستم برای تعیین سرنوشت خویش دفاع کرد؟ اگر مردم حق نداشته باشند خود سرنوشت خود را تعیین کنند آیا این خود بخود به معنای حفظ همین وضعیت بی حقوقی و تبعیض علیه ملت‌های مختلف نیست؟



علی جوادی پاسخ می دهد:

تغییر موضع حزب کمونیست کارگری در قبال حکم از قرار مقدس "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" محصول يك بازبینی عمیقاً انتقادی تاریخی و سیاسی از مقولات و مفاهیم معینی مانند "ملت"، "ملی گرایی"، "ناسیونالیسم" و سایر مفاهیمی است که این فورمول سیاسی بر آن استوار شده است. اما چرا بازبینی؟ کدام مولفه های سیاسی و تاریخی و عینی این بازبینی را ضروری کردند؟

برای پی بردن به ضرورت تاریخی بازنگری در این مقوله کافی است نگاهی به جدالها و کشمکشهای خونینی که در اواخر قرن بیست و اوائل قرن بیست یکم در گوشه کنار جهان صورت گرفت، بیندازیم. کافی است که نگاهی به گورهای دسته جمعی، پاکسازی های قومی و قبیله ای و ملی و جنایت عظیمی که در یوگسلاوی سابق، روماندا، لبنان و برخی از کشورهای تازه شکل گرفته پس از سقوط بلوک شرق بیندازیم. هر ناظر منصف و آزادیخواهی با نگاه به این واقعیات چندش آور و مشاهده نیروهای که پرچمدار شکل دادن به این تاریخ خونین هستند، بدون شك به ضرورت بازبینی در فورمولی که بسیاری از این نیروهای کثیف ارتجاعی در دست گرفته اند، میرسد. رد و نقد فرمول به ظاهر معصوم "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" نتیجه این پروسه سیاسی و تاریخی است.

يك مولفه این ارزیابی جدید نگاهی دیگر به اجزا و مقولات شکل دهند این حکم در شرایط پسا جنگ سرد است. به قول منصور حکمت در اولین نگاه ما با "معمایی در پنج کلمه" مواجه میشویم. حکمی که در ظاهر مشخص و کاملاً قابل قبول است به یکباره به مجموعه ای مبهم و ستوال برانگیز تبدیل میشود. بطور مثال میتوان پرسید هدف از مقوله "تعیین سرنوشت خویش" در این فورمول چیست؟ این بخش از

مردم چه "حقی" را بدست آورده اند؟ در ادبیات کلاسیک مارکسیستی و سنت کمونیسم پراتیک منظور از "تعیین سرنوشت خویش" اشاره به "حق جدایی" و "حق تشکیل کشور مستقل" است. و اگر تبیین آرمانگرایانه و غیر واقعی از این این مقوله ارائه ندهیم، باید پرسید چه درجه ای از آزادیخواهی و برابری طلبی در این "جدایی" و "تشکیل کشور مستقل" موجود است؟ در پاسخ مشخصاً باید نگاهی به روابط سیاسی و مناسبات اجتماعی حاکم در این کشور "جدید" انداخت. کشور جدید میتواند ارتجاعی تر، عقب مانده تر و یا آزادیخواهانه تر و برابری طلب تر و انسانی تر باشد. نتیجتاً پاسخ در معنای واقعی و زمینی خود "تعیین سرنوشت خویش" نیست، بلکه در مناسبات سیاسی - اجتماعی حاکمی است که پس از تشکیل کشور جدید در آن جامعه حاکم میشود. اگر ناسیونالیستها و قوم پرستان نیروی حاکم باشند، کشوری بر مبنای هویت ضد انسانی قومی و ملی و نه هویت انسانی و حقوق جهانشمول انسانی شکل خواهد داد. نتیجتاً هیچ مولفه از پیش آزادیخواهانه و برابری طلبانه ای در مقوله تاریخی "تعیین سرنوشت خویش" موجود نیست.

بعلاوه مقوله مبهم تر و سرگیجه آورتر خود "ملت" است. "ملت" به چه مجموعه و بخشی از جامعه اطلاق میشود؟ تعاریف تاکنونی عمدتاً بر مبنای زبان مشترک، سرزمین مشترک، فرهنگ و آداب رسوم و بعضاً اقتصاد واحدی اشاره دارند. اما مساله اینجاست که هیچکدام از این مولفه ها به تنهایی نمیتوانند وجه مشخصه و متمایز کننده بخشی از جامعه باشند. جوامع متعددی موجودند که به زبان واحدی تکلم میکنند. سرزمینهای بسیاری پذیرای مردمی هستند که به زبانهای مختلفی تکلم میکنند، دارای فرهنگ و آداب و رسوم متفاوتی هستند. واقعیت این است که "ملت" يك واقعیت مادی و داده شده نیست.

مانند مقوله خدا است. مانند مقولات اسطوره ای و کاذب است. ابتدائاً باید وجود آن را پذیرفت و سپس باید در باره عوامل شکل دهند آن به بحث پرداخت. از طرف دیگر، "ملت" مقوله ای همانند نژاد و جنسیت و رنگ پوست و سن نیست. بطور علمی و واقعی قابل تبیین نیست. و واقعیت این است که "ملت" محصول زائیده ناسیونالیسم و قوم پرستی است و نه بر عکس.

از این رو ما معتقدیم که "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" يك اصل آزادیخواهانه و یا يك پرنسیپ انسانی غیر قابل انکار و جهانشمول نیست. اگر از ما بپرسند که آیا هر قوم و قبیله و نژاد و ملتی (حال یا هر تعریفی)، یا کلا هر مجموعه ای از آحاد جامعه که به زبان واحدی تکلم میکنند یا هر بخشی از جامعه که جریاناتی برای آنها هویت "ملی" تراشیده اند، "حق" دارند که کشور مستقل خود را تشکیل دهند، پاسخ ما منفی است. ما علی الاصول خواهان اتحاد داوطلبانه مردم در جوامع بزرگتر با حقوق برابر و یکسان و آزاد هستیم. راه حل اصولی ما رفع هر گونه ستم و تبعیض ملی و حاکم کردن مناسبات آزاد و برابر و انسانی در هر جامعه ای است.

به هر حال آنچه تا کنون گفته شد موضع اصولی و انترناسیونالیستی ما در قبال این مقوله است. اما به لحاظ تاکتیکی زمانی که جدایی و کشمکش قومی و ملی توسط ناسیونالیستها، چه ناسیونالیستهای حاکم و غیر حاکم، به يك مساله غیر قابل حل سیاسی، به يك مساله ملی، تبدیل شده باشد، ما حق جدایی را به مثابه دارویی تلخ و نوعی جراحی اجتناب ناپذیر برسمیت میشناسیم و در مواردی آن را توصیه میکنیم. راه حل ما در چنین شرایطی برگزاری رفراندم در يك پروسه آزاد سیاسی است که مردم منتسب به ملت مورد نظر در باره جدایی و تشکیل کشور مستقل و یا عدم جدایی و زندگی بمشابه شهروندان آزاد و برابر و متساوی الحقوق حکم خود را صادر

میکند. ما تحت هیچ شرایطی خواهان الحاق اجباری و یا ملحق ماندن اجباری هیچ بخشی از جامعه نیستیم. ما هر نوع سرکوب و لشکر کشی علیه نیروهای خواهان جدایی و استقلال را قویاً محکوم میکنیم.

در پایان اجازه دهید اشاره مختصری هم به بخش آخر سئوالتان بکنم. مقوله "حق تعیین سرنوشت" در فرمول مورد اشاره لنین با آنچه که علی العموم در ادبیات سیاسی "حق تعیین سرنوشت" نامیده میشود متفاوت است. ما مسلمان خواهان وسیعترین اراده آزاد مردم و حاکمیت مردم بر سرنوشت خودشان هستیم. کمونیسم کارگری با تلاش برای انجام انقلابی کارگری، با برقراری جامعه ای آزاد، با پایان بخشیدن به تخصصات طبقاتی عملاً و بطور واقعی زمینه حاکم شدن مردم بر سرنوشت واقعی خود را فراهم میکند. سیستم حاکمیت شورایی مورد نظر ما شکل مشخص چنین

در نقد هویت تراشی ...

از صفحه ۵

بازار کار و کالای کشوری اش و در رقابت با سرمایه داران کشورهای دیگر، به این هویت تراشی ناسیونالیستی نیاز دارد. دو جنگ جهانی اساساً با دمیدن در بوق ناسیونالیسم برپا شدند و زندگی میلیونها انسان را بخاطر تجدید تقسیم جهان بین دولتهای سرمایه داری به خاک و خون کشیدند. برای شهروندان هویت ملی - میهنی میتراشد که هویت انسانی آنها را تحت الشعاع قرار بدهند و آنها را برای دفاع از منافع طبقه حاکم با توجیه دفاع از آب و خاک و تمامیت ارضی و غیره به جنگ "یگانگان" بفرستند. برتری طلبی ملی، "هنر نزد ایرانیان است و بس"، و تقدس آب و خاک و پرچم و تمامیت ارضی و افتخارات ملی و میهنی نه تنها به هویت اجتماعی و علاقه انسانها به جامعه ای که در آن زاده و بزرگ شده

ساختار سیاسی در جامعه است. حکومتی است که هر زمان انتخاب کنندگان اراده کنند، میتوانند انتخاب شدگان را عزل کنند. تمام تلاش ما در بازبینی انتقادی مقوله "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" تلاشی برای ارائه تبیینی آزادیخواهانه، انسانی، انترناسیونالیستی و امروزی به مساله ای واقعی، یعنی مساله ملی، در شرایط حاضر است.

*(برای بحث مفصل پیرامون این مساله رجوع کنید به رساله منصور حکمت، "ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری"، نوامبر ۱۹۹۴)

اند ربطی ندارد بلکه در نقطه مقابل آن عمل میکند. هویت ملی در نقطه مقابل هویت اجتماعی انسانها علم شده است و عملاً نافی آن است.

علم کردن کورش بعنوان پدر حقوق بشر جزئی از این هویت تراشی کاذب ناسیونالیستی است. کورش يك امپراتور کشورگشا بوده است و نه يك فعال حقوق بشر و بزرگداشت و افتخار به او، افتخار به بشریت نیست بلکه به امپراتوری ایران باستان است. همانطور که بزرگداشت چنگیز از جانب ناسیونالیستهای مغولستان بخاطر یاسای چنگیزی - که ناسیونالیسم مغول آنرا اولین نسخه قوانین انسانی و منصفانه میداند - نیست بلکه امپراتوری است که او پایه گذار و مظهر و نمادش بود. پاسداری از علاقت و هویت اجتماعی انسانها نه از قهرمان ملی و باستانی تراشی از شاهان و امپراتورها، بلکه از نقد و نفی شاه و امپراتور و آب و خاک پرستی میگردد.

۴ نوامبر ۱۵

یک پرسش از مصطفی صابر:



نسان نودینیان: بحث بر سر میزان حداقل دستمزد در سال ۹۵ امسال زودتر از سالهای گذشته توسط نهادهای جمهوری اسلامی مطرح شده و گفتمان های مختلفی جریان دارد. تعدادی از نهادهای وابسته از جمله "انجمن های صنفی" میگویند تعیین نرخ دستمزد بر اساس تورم و عملی کردن ماده چهل و یک قانون اساسی جمهوری اسلامی ضروری است. البته در بین کارگران هم خواست تعیین نرخ دستمزد بر اساس نرخ تورم یک گرایش جدی است. تعدادی از اعضای شورای مرکزی حزب اسلامی کار بر سبب هزینه معیشت و نه نرخ تورم متمرکز شده اند. گفتمان دیگر هم بین برخی "اقتصاددانان" این است که افزایش دستمزد باعث افزایش نقدینگی و افزایش تورم میشود و عملا خواهان افزایش هرچه کمتر دستمزد است. شما نظرتان چیست؟

مهمترین نکات در مورد مبارزه برای افزایش دستمزد را بطور موجز یادآور میشود:

(۱) ترقی عمومی سطح دستمزد به تنزل نرخ عمومی سود منتهی میشود ولی رویهمرفته در قیمت کالا تاثیر نمی کند.

(۲) گرایش عمومی تولید سرمایه نه به ترقی سطح متوسط دستمزد که به تنزل آن می انجامد.

(۳) عمل اتحادیه های صنفی به مثابه مراکز مقاومت در برابر دعاوی سرمایه موفقیت آمیز است. در برخی موارد بعلت اینکه از نیروی خود بدست استفاده نمی کنند با ناکامی روبرو میشوند. اما بطور کلی به حال نمی زنند چونکه به مبارزه پارتیزانی با آثار سیستم

موجود قناعت میورزند، به جای اینکه در عین حال در تغییر آن بکوشند و نیروی متشکل خود را بمتابیه اهرمی برای رهایی قطعی طبقه کارگر یعنی امحاء قطعی کار مزدی به کار اندازند." (به نقل از ترجمه فارسی)

دستمزدها باعث افزایش قیمت ها و تورم میشود و حتی اصلا به نفع کارگران نیست! جواب این جزئیات را کارل مارکس دقیقا در ۱۵۰ سال پیش یعنی در ۱۸۶۵ در یک سخنرانی در انجمن بین المللی کارگران در لندن به تفصیل داده است. این سخنرانی بعدا با عنوان "مزد، بها، سود" توسط دخترش منتشر شد و به فارسی هم ترجمه شده است. مارکس در جزئیات نشان میدهد که افزایش دستمزد ها تاثیر پایداری بر قیمتها ندارد ولی بطور قطع از سهم سود سرمایه دار کم میکند. همه آه و شیون و نگرانی های حضرات برای افزایش دستمزد هم دقیقا از همینجا نشأت میگیرد.

به همه فعالین مبارزه برای افزایش دستمزد توصیه میکنم مجددا به این اثر درخشان مارکس رجوع کنند. اینجا قطعنامه ای که مارکس در پایان سخنرانی اش به انترناسیونال کارگری پیشنهاد میکند را بدون توضیح بیشترنقل میکنم. متنی که تا همین امروز تکان دهنده و آموزنده است و

"افزایش دستمزد به تناسب تورم" نیفتاده اند را گیج و مشوش و خنثی کنند. آنها بهتر از من و شما میدانند که گرایش رادیکال و سوسیالیستی در طبقه کارگر قوی است. لذا میکوشند تا با شعار سبب هزینه معیشت یک خندقی پشت شعار افزایش به تناسب تورم بکنند تا وقتی از اولی گذشتید در خندق آقایان سقوط کنید. در جواب به ترند این آقایان باید به روشنی اعلام کرد که میزان حداقل دستمزد را نمایندگان مستقیم و واقعی و سراسری کارگران، بنا بر معیار دستمزد مکفی برای زندگی شایسته انسان قرن بیست و یکم، باید تعیین کنند. حتی در این اختناق سیاه جمهوری اسلامی طبقه کارگر ایران آقدر توان و قدرت داشته تا تشکل های واقعی و اصیل کارگری را به جمهوری اسلامی تحمیل کند. هر مبلغی که این تشکل ها اعلام کنند آن باید مبنای حداقل دستمزد قرار گیرد.

اما در مورد آن "اقتصاددانان" نازنین؛ این دایه های مهربانتر از مادر هم باید بگویم اینها مغلظه های مشهور و نخ نما شده ای را به کار میبرند. این که گویا افزایش

اساسی هم آمده یک پشتوانه قانونی امنیتی دارد. دوم اینکه بالاخره حفظ قدرت خرید فعلی خودش کنند مو از خرس است و غنیمت. اما بنظر من در اوضاع مشخص ایران شعار افزایش حداقل دستمزد بنا به تورم یک تله است و بس. شعاری برای کاهش دستمزد واقعی است، نه افزایش آن. چنانکه در چند سال گذشته دیدیم اساسا با همین شعار توانسته اند بین کارگران تفرقه بیندازند و ببرند. دیدیم که می آیند تورم مثلا ۳۰ درصدی را ۱۷ درصد اعلام میکنند و بعد هم میگویند سر ۱۵ درصد با "نمایندگان کارگران" (که از خودشان هستند) به توافق رسیدیم! یعنی عملا ۱۵ درصد دیگر از دستمزد زیر خطر فقر کارگران کم میکنند و تازه اسم آنرا افزایش دستمزد میگذارند!

اما آن "سبب هزینه معیشت" حزب اسلامی کار و شرکا هم مبنای افزایش دستمزد نیست. سبب هزینه ها را دولت و کارفرماها معلوم میکنند و حداکثر در بهترین حالت یک دستمزد بخور و نمیر از آن در میاید. اما بنظر من حاج آقاها ی حزب اسلامی کار این چیزها را مطرح میکنند تا کسانی که در تله

مصطفی صابر: طبعاً خود را در کنار و همزخم کسانی میدانم که برای دستمزدی مکفی جهت تامین یک زندگی شایسته بشر قرن بیست و یکم مبارزه میکنند. اینها اکثریت عظیم کارگران را نمایندگی میکنند. اگر زور پاسدار و آخوند و اوین و اعدام را از سر جامعه برداریم خواهیم دید که قوی ترین گرایش در بین کارگران و در جامعه است. حتی در شرایط اختناق اسلامی حاکم بر ایران هم ما صدای اعتراض این گرایش پیشتاز و سوسیالیستی بشریت را بلندتر از همه میشنویم. نمونه: عکس العمل به مرگ شاهرخ زمانی در زندان جمهوری اسلامی.

بنا بر این از نظر من معیار تعیین حداقل دستمزد، افزایش آن به نسبت تورم نیست. اولاً نرخ تورمی که جمهوری اسلامی اعلام میکنند ابدا قابل اعتماد نیست. تورم واقعی بر مراتب بیشتر است. اما ثانياً، حتی اگر دستمزد ها به اندازه تورم واقعی افزایش یابد فقط وضع برده وار فعلی حفظ خواهد شد. بدتر نخواهد شد اما بهتر هم نخواهد شد. من البته میتوانم بفهمم که این خواست در بین بخش هایی از کارگران مطرح باشد. به دو دلیل، اول اینکه چون در قانون

فتنه چهارم در راه است!

از صفحه ۵



انترناسیونال

نشریه حزب کمونیست کارگری

سردبیر: بهروز مهرآبادی

همکاران: سیامک بهاری، نسان نودینیان

ای میل: anternasional@yahoo.com

انترناسیونال هر هفته روز جمعه منتشر میشود

اقتصاد جمهوری اسلامی چشم اندازی برای بهبود و

رهائی از فلج و رکودی که با آن دست بگریبانست ندارد ولی مساله اصلی باندها و جناحهای حکومتی استراتژی بقا است. هر دو جناح، یکی با خط تعامل و نزدیکی بیشتر با غرب و دیگری با تشدید ضد آمریکائی گیری، در تلاش حفظ نظام متبوعشان هستند اما آنچه سرشت جمهوری اسلامی را رقم خواهد زد نه غرب و آمریکا بلکه خیزش توده ای عظیمی خواهد بود که هم اکنون مقامات حکومت تحت نام "فتنه ای که میتواند سالها طول بکشد" در موردش بیکی دیگر هشدار میدهند.

۳ نوامبر ۱۵

روحانی - رفسنجانی به خطر بن بست و فروپاشی اقتصادی تاکید میکنند و تعامل با غرب را تنها راه نجات اقتصادی نظامشان میدانند. اما این چشم انداز هم هر روز بیشتر کور میشود. تا همینجا گفتمان رفع تحریمها و براف افق اقتصاد انتظارات و توقعاتی در توده مردم ایجاد کرده است که حکومت بهیچوجه قادر به پاسخگویی آن نیست. حتی وزرا و مقامات دولت روحانی مدام تاکید میکنند رکود و فلج اقتصادی بدتر خواهد شد تا بلکه از سطح انتظارات مردم بکاهند و از انفجار توقعات پاسخ نگرفته جلوگیری کنند.